



# HARVARD UNIVERSITY

CENTER FOR MIDDLE EASTERN STUDIES  
IRANIAN ORAL HISTORY PROJECT

DIRECTOR: HABIB LAJJEVARDI  
PROCESSING SUPERVISOR: ZIA SEDGHI  
TRANSCRIBER: EMMA DOLKHANIAN

NARRATOR: AHMAD ZIRAKZADEH

DATE OF INTERVIEW: APRIL 11, 1986

PLACE OF INTERVIEW: ARLINGTON, VA

INTERVIEWER: ZIA SEDGHI

TAPE NO.: 6

RESTRICTIONS: NONE

03-10-87

INDEX OF TRANSCRIPT

NARRATOR: ZIRAA ZIRAKZADEH, AHMAD  
TAPE NO.: 06

ANINI, ALI, AS CABINET MINISTER

AMIRALAI, SHANSEDDIN

ANIRTEIMOUR, MOHAMMAD-EBRAHIM

BAKHTIAR, CHAPOUR

BAKHTIAR, GEN. TEIMOUR

BEHBEHANI, AYATOLLAH

FARIVAR, GHOLAM-ALI

FATEH, MAHMOUD

FOROUHAR, DARYOUSH

FREEDOM MOVEMENT OF IRAN, THE

GHANATABADI, SHAMS-ED-DIN

GHAVAN, AHMAD, RELATIONS BETWEEN MOSSADEGH &

HEDAYAT, GEN. ABDOLLAH

IRAN PARTY, THE

JAMIYAT-E AZADI

KASHANI, AYATOLLAH SEYYED-ABOLGHASEM

KAZEMI, BAGHER

KECHAVARZ, FERÉYDOUN

KESHAVARZ-SADR, MOHAMMAD-ALI

MAHDAVI, FERÉYDOUN

MAKKI, HOSSEIN

NATINE-DAFTARY, HEDAYATOLLAH

NODARRES, SEYYED-HASAN

MOSSADEGH, MOHAMMAD & THE NATIONAL FRONT

03-10-87

INDEX OF TRANSCRIPT

NARRATOR: ZIRAA ZIRAKZADEH, AHMAD  
TAPE NO.: 06

MOSSADEGH, MOHAMMAD, BACKGROUND & CHARACTER

MOSSADEGH, MOHAMMAD, VIEWS OF

NAKHSAB, MOHAMMAD

NATIONAL FRONT, THE

NATIONAL FRONT, THE SECOND

NEHZAT-E MOGHAVENAT-E MELLI

REZA SHAH, BACKGROUND & CHARACTER OF

SADIGHI, GHOLAN-HOSSEIN

SALEH, ALLAHYAR

SANATIZADEH, HOMAYOUN

SANJABI, KARIM

SENATE, PROCEEDINGS OF

SHAH, CONSTITUTIONALISM, DEMOCRACY & THE

SHAH, POLICIES TOWARD POLITICAL PARTIES

WOMEN

WOMEN'S RIGHTS

ZAHEDI, GEN. FAZLOLLAH, BACKGROUND & CHARACTER OF

ZANJANI, AYATOLLAH REZA

06

ZIRAKZADEH, AHMAD

روایت کننده : آقای مهندس احمد زیرک زاده

تاریخ مصاحبه : ۱۱ آوریل ۱۹۸۶

محل مصاحبه : شهر آرلینگتون، ویرجینیا

مصاحبه کننده : ضیاء صدقی

نوار شماره : ۶

س- آقای زیرک زاده وقتی که موضوع معادره اموال قوام مطرح شد در مجلس هفده آپا  
دکتر معدق هم در این امر دخالتی داشت و نظری داشت؟

ج- دکتر معدق مسلماً " مخالف بود و بنده عرض میکنم که مثلاً" خود بنده هم مخالف  
بودم .

س- چرا ؟

ج- برای اینکه خلاف روح دموکراتیک بود. معادره بدون محاکمه کس معنی ندارد.  
باید اول محاکمه میکردند بعد معادره و این عمل یک عمل حقیقتاً " صحیحی نبود. و از طرف  
دیگر معدق البته، فراموش نکنید که معدق یک رجل سیاسی قدیمی است. و این رحل  
سیاسی قدیمی یک عادت داشتند که همیشه معهذا یک نوع احترامی برای همدیگر قائل  
بودند. و من برایم مسلم است که معدق تمام را حفظ کرد. و این برای من تردیدی  
ندارد. معدق تمام را حفظ کرد و او با تمام قوا نگذاشت که بگیرندش. و مسلماً  
این را باند کاشانی و بهبهانی و قنات آبادی و آنها میخواستند. اول آنها  
میخواستند بعد هم البته بقاشی

س- بقاشی، بله.

ج- و رفقای مکی، آنها هم دنباله رو بودند والا حقیقتاً " آنها میخواستند. خوب  
میدانید آن تیپ esprit آخوندی است این، esprit اروپا رفته نیست،  
میدانید. اصلاً " esprit اروپا رفته نیست. آدم تحصیل کرده نیست.

س- بله. آقای زیرک زاده بعد از مدتی که شما در زندان بودید بعد از پنج ماه  
زندانی بودن البته در سالهای ۱۳۳۴، منظور من بعد از ۲۸ مرداد است، بعد از آن

وقتی که از زندان خارج شدید در چه تاریخی مجدداً " شروع به فعالیت سیاسی کردید ؟  
 ج - بنده مدتی که در مخفیگاه بودم یک تحولی در افکار من پیدا شد. و آن اینست  
 که بنده که تا قبل از ۲۸ مرداد معتقد بودم که ما میتوانیم مملکت را به ترقی و  
 پیشرفت ببریم ، حقیقتاً " ایمن داشتم به این قضیه ، به پیشرفت ایران و ایمن  
 داشتم به توانائی ایرانی ها به انجام این کار. و حقیقتاً " با یک علاقه و وحدت  
 و حرارت زیادی فعالیت سیاسی میکردم ، در جریان نهفت دو چیز ، در جریان نهفت  
 و مخصوصاً " بعد از ۲۸ مرداد دو موضوع در روحیه من اثر کرد. یکی اینکه من معتقد  
 بودم همیشه که اگر ایران باید پیشرفت بکند خواهی نخواهی احتیاج به کمک  
 تکنولوژیک و مالی غرب دارد، این را به ذهنم اینطور میآمد که بدون کمک آنها  
 ما نمیتوانیم پیشرفت حسابی بکنیم . و دوم اینکه فکر میکردم، البته این در نتیجه  
 بی اطلاعی من بوده اقرار میکنم بی اطلاعی و بیخبری ام بود، فکر میکردم که دول  
 صنعتی غرب با پیشرفت ما همراهی خواهند کرد. لاقلاً دول چپی ، سوسیالیست یا حزب  
 کارگر انگلیس یا مثل حزب دموکرات آمریکا ، این دولی که در ذهن ما ایرانی ها  
 که بیخبر بودیم که یک

س- شما فرمودید دول سوسیالیست . اینهاش که

ج - نه سوسیالیست را منظورم سوسیالیست بعنوان چیز نیست ها .

س- منظور شما عناصر و نیروهای سوسیالیست است نه

ج - آها ،

س- بلوک سوسیالیست .

ج - عناصر اینها چیزی است که مالکی که تان دانسس چپی دارند. در حال لازم

نیست که سوسیالیسم رژیم سوسیالیسم داشته باشند.

س- بله .

ج - ولی میخواهند کارهای مثلاً " به نفع عموم کار میکنند و

س- اصلاح طلب .

ج - اصلاح طلب و اینطورها . فکر میکردم که اینها حتما " بطور یقین به ما کمک خواهند کرد .

س - منظور شما نیروهای اصلاح طلب در کشورهای غربی است .

ج - بله غرب . و من متأسفانه در جریان ۲۸ مرداد و مخصوصا " بعد از کودتای فهمیدم که این عقیده عقیده باطلی است و خوب آنها دنبال منافع ملی خودشان هستند و هیچ ، و منافع ملی شان هم ممکن است با پیشرفت ما مغایرت داشته باشد . مثل اینکه در جریان نفت مغایرت داشت و به ما هیچکدام کمک نکردند . و حتی کودتا هم کردند و ما را انداختند . این بود که این ایمانی که من در اینکه ما بتوانیم ، من نظر شخص خودم را میگویم ها ، که ما بتوانیم ایران را پیشرفت بدهیم به این سهولت این ایمان متزلزل شد . و متوجه شدم که یک فعالیت خیلی بیشتر خیلی نوع دیگری لازم است که من آن لیاقت را ندارم . آن شخصیت این مبارزه را ندارم . اینستکه بالاخره بعد از اینکه دو سال ونیم که فکر کردم با خودم تصمیم گرفتم که دیگر فعالیت سیاسی نکنم . این بود که از زندان که آمدم بیرون بکلی کناره گرفتم . البته وضع خاصی داشتم . وضع خاص این بود که اولاً این افکار را که از کلام نمیتوانستم بیرون کنم . ثانياً " اینکه دوستان من معاشرین من

س - ارتباطات .

ج - ارتباطاتی که من داشتم فقط با این دسته بود . اینستکه وقتی که جبهه ملی دوم از همان اولی که شروع شد من نرفتم . ولی خوب خواهی نخواهی با اینها در جریان بودم ، میتینگهایشان را میرفتم ، گوش میکردم ، اخبار ، کاغذهایشان و روزنامه‌هایشان را میخواندم . ولی هر چه اصرار به من میکردند بیا ، میگفتم ، نه من نمیتوانم . و گمان میکنم تا یکی دو سال نرفتم . تا اینکه ، حالا نمیدانم چه اتفاقی افتاده بود که باز توی این بگیربگیر شروع شده بود . و من اتفاقاً " آن روز رفتم ، یک روزی بود که من رفتم منزل یکی از برادرزاده‌هایم برای نهار . و آن منزل نزدیک بود به

منزل مرحوم صالح . بعد به خودم گفتم ، خوب من تا اینجا که آمدم بروم یک سری هم به صالح بزنم و بعد بروم منزل . این بود که رفتم منزل صالح ، یک یک ربع ساعتی آنجا نشستم و احوالپرسی کردم و برگشتم آمدم . تمام شد . فردایش بنا کردند اعضای جبهه ملی را گرفتن و بکمال تعجب بنده را هم گرفتند . اه بابا ما چه کاره اییم ؟ ما که هیچ نبودیم . هرچه فریاد زدیم " آقا ما نبودیم ." بالاخره بعد از اینکسه بنده خیلی زیاد داد و قال کردم که " آقا من نبودم . من نبودم ." بالاخره گفتند " خوب ، آقا یکی بیاید ." یک نفر سرگردی سرهنگی آمد که از بنده سئوالاتی بکنند . یک ساعت این مرد ما را نگاه داشت و بعد از اینکه صحبت هایش را کرد بالاخره مثل اینکه تفتیش افکار میکرد میخواست ببیند من چه فکری دارم . تلفن را برداشت همان جلوی من گفت ، " من نمیدانم فعالیت دارد یا نه ؟ ولی از خودشان است ." هیچی ما را گفت توقیف ما حتمی شد و ما را انداختند زندان ، فقط نتیجه اش این شد کسه زندان ما سخت تر از دیگران شد . یعنی آنها با هم بودند ما را زندان مجرد بردند .

س- بله ، کجا آقا ؟

ج- حالا نمیدانم قصر مثل اینکه .

س- این سال هزار و سیمد و ... ؟

ج- سی و شش اینطورها .

س- چهل و دو ؟

ج- نه ، نه ، نه . آن بعد است . آن حالا زندان های بعد است .

س- شما پس لابد دارید راجع به جبهه ملی دوم صحبت نمیکنید . راجع به نهضت مقاومت ملی صحبت میکنید .

ج- بله ، بله ، این دنباله آنست . هنوز جبهه ملی دوم فعالیت را شروع نکرده .

س- بله .

ج- بله ، آن سالها بود . حالا فعالیت آنها را من خبردار شدم . من همان موقع

هم شنیدم که آقای بازرگان که اصلاً مخالف فعالیت سیاسی بود فعالیت حزبی

س- حالا میرسیم به جبهه ملی دوم .

ج - بله .

س- از شما تقاضا میکنم همین را ادامه بفرمائید .

ج - بله ، من این قضیه

س- قضیه زندان .

ج - ما را انداختند زندان و، ای بابا ، وقتی که من توی زندان رفتم ، گفتم این

عجب عمل احمقانه ایست .

س- سال ۱۳۳۶ .

ج - درست است همین سالها باید باشد . چون هنوز جبهه ملی دوم تشکیل نشده بود .

س- بله ، بله .

ج - ما را بردند . وقتی که از زندان آمدم من دیدم این خیلی عمل احمقانه ایست .

حالانه جبهه ملی دوم یک شورای جبهه ای بود . نه ، شورای جبهه ای بود . برای اینکه

من از زندان که

س- جبهه ملی دوم آقا در سال ۱۳۳۹ تشکیل شد .

ج - من نمیدانم . من آنقدر میدانم که از زندان که آمدم بیرون ،

س- بله .

ج - از زندان که آمدم بیرون تقاضای عضویت در جبهه کردم که تا آنموقع نکرده

بودم .

س- بله .

ج - حالا این چه سالی میشود ؟ درست نمیدانم بگویم .

س- بله .

ج - آنوقت من رفتم که اقلاً دو سه سال بعد بود از زندان آمدم بیرون .

س- بله ، بله .

ج - حالا چه سالی است نمیدانم بگویم .

س - بله .

ج - ولی میدانم که وقتی که آدم بیرون تقاضای عضویت کردم که بعد هم رفتم توی شورای جبهه .

س - این دیگر جبهه ملی دوم است .

ج - حالا جبهه ملی دوم است حتما " . برای اینکه شورای جبهه نمیتواند باشد . برای اینکه قبل از این من مثلا" یادم است که مثلا" آنها رفتند متحصن شدند در سنا یا میدانم در کجا ، من

س - بله .

ج - من می شنیدم فقط . خبرش را داشتم ولی من نبودم . ولی اینها را می شنیدم .

س - بله .

ج - نطق ها و اینها را در آن میدان ها که نطق میشد من

س - میدان جلالیه .

ج - بله ، میدان جلالیه

س - بله ، باید جبهه ملی دوم باشد .

ج - بله ، اینها را من میدیدم ولی جزوش نبودم . اینستکه

س - شما رفتید در شورای مرکزی جبهه ملی ؟

ج - رفتم جبهه ملی و از آنجا فعالیت من در جبهه ملی دوم شروع شد . ولی باز هم دیگر فعالیت من فعالیت خیلی ملایمی است . یعنی من دیگر آن حرارت را ندارم و در جبهه ملی دوم فقط کوشش میکنم که وظایفی که برایم . اولاً" کار داشتم ، برای اینکه کار آهنگری ام را داشتم ، دیگر نمیتوانستم آن فعالیتی که قدیم میکردم بکنم . علاوه بر این حقیقتاً " آن روحیه مبارز حقیقتاً " آن التهاب در من نبود . اینستکه فقط گمان میکنم در این مدت کار عمده ای که من میکردم گویندگی حوزه ها بود . کار دیگری نمیکردم . در تمام مدتی که در جبهه ملی دوم همین بود ، گویندگی حوزه ها میکردم .

س - بله .



ج - بله دیگر

س - دیگران هم بتوانند وارد بشوند

ج - آره، همین، این برای اینکه کمکی به آنها کرده باشد.

س - بله.

ج - و این هم روی، اگر من خوب خاطر م باشم که حقیقتاً " مبهم است برایم، اختلافات

این آقای فروهر بود که این فروهر نمیدانم به چه اشکالی با کی در افتاده بود، و این

تقریباً " کمکی بود به فروهر و به این عنوان پیدا شد.

س - به چه صورت آقا؟ کمک

ج - نمیدانم، باند فروهر یک اشکالی در کارشان بود مثل اینکه آنها را در دست

برایشان درست میکردند.

س - بله.

ج - میدانید همایش باند بازی بود.

س - اختلافات بین آقای الهیار صالح و باقر کاظمی بود در جبهه ملی دوم. چرا؟

ج - در جبهه ملی دوم آقا من خیلی متأسفم که به شما بگویم جبهه ملی دوم سراسر

کشمکش است. آنطوریکه من دیدم. البته من

س - بله، بله.

ج - میگویم استنباط خودم را میگویم.

س - بله، مسلم است. ما خاطرات شما را ضبط میکنیم.

ج - آها، استنباط من اینست که جبهه ملی دوم تماشا کوشش شده است برای جانشینسی

مصدق. کی جانشین مصدق میشود؟ الهیار صالح اتوماتیک شد. ولی یک عده ای معارضش

بودند، برای اینکه الهیار صالح

س - کی ها بودند آقا؟

ج - حالا عرض میکنم. الهیار صالح یک آدمی است که آدم حقیقتاً " شریفی است، ساده،

یعنی ساده به این معنی که اهل زدوبند و اینطورها نبود. و خیلی آدم ساده، بی آلابش،

آرام ، و اهل مانور و این چیزها هم نبود. و اهل اینک که مثل مصدق که حقیقتاً " بتواند خودش را تحمیل بکند اینطور هم نبود. اینستکه از این حالت هایــــــــــــــــش استفاده میکردند و داوطلب جانشینی اش زیاد پیدا شد. در صورتیکه برای جانشینی دکتر مصدق فقط یک تیب هاشی مثل بقاشی و مکی بودند که آن هم جرأت نمیکردند بگویند بـــــــــه شکل دیگر میگفتند.

س - بله .

ج - جانشینی دکتر مصدق من نمیدانم تا چه اندازه خود اشخاص بودند ولی به ذهن من میآمد که یک عده دورقاب چین میگویند در ایرانها ، یک عده ای میتراشیدندـــــــــــــــــد جانشین برای مصدق . یعنی چه ؟ یعنی یک عده ای میآمدند امروز دوروبر آقای کاظمی را میگرفتند . یک دفعه میدیدیم آقای کاظمی مهم شد . همه افراد میروند خانه آقای کاظمی ، آقای کاظمی ، آقای کاظمی . یک دفعه میدیدیم آقای کاظمی شخص مهمی شد . و بنا بر این آقای کاظمی شد یکی جانشین ، کاندید جانشینی صالح . یک روز میدیدیم آقای امیرعلائی از اروپا میآید . آقا یک دفعه میدیدیم که مردم را تجهیز میکنند میبرند استقبال امیرعلائی . امیرعلائی را سردست بلند میکنند . یک تشکیلات عجیب و غریبسی ، امیرعلائی میشود کاندید جانشینی دکتر مصدق . یک وقت خبردار میشویم که آقای دکتر صدیقی استاد معروف میشود . تمام بچه ها سرازیر میشوند خانه دکتر صدیقی ، دکتر صدیقی میشود کاندید

س - صبح های جمعه معمولاً

ج - بله ، قیامتی بود

س - ( ؟ )

ج - میشود کاندید ریاست . آنوقت توی خود ما بدبختانه ، بدبختانه توی خود ما سنجابی و بقاشی هم زیربار صالح نمیرفتند .

س - بقاشی آقا ؟

ج - شاپور .

س- شاپور بختیار .

ج- شاپور بختیار که تا اول ۲۸ مرداد یک عضو حزب ایران بود . ولی جوان بود دیگر س- بله .

ج- تازه هم آمده بود به حزب هنوز اسم و رسمی نداشت . بعد از ۲۸ مرداد و در زمان نهضت آزادی ، خوب ، فعالیت کرده بود و اسم و رسمی پیدا کرده بود، داشت یواش یواش میآمد بالا و فعالیت دست و پا میکرد عجیب و غریب . و او هم که در حال دست و پا کردن بود همینطوری شلوغ میکرد . یک روز با این دسته میساخت . یک روز با آن دسته میساخت . ولی بیشتر با فروهر و این باندها میساخت البته . و او هم البته ادعا نمیکرد که میخواهد جای مالح را بگیرد ولی میخواست نگذارد سنجابی جای مالح را بگیرد . یک همچین چیزی ها . من البته به ذهنم میآید . و خلاصه این وضعیت جبهه ملی را فلج کرده بود . فلج کرده بود . و همین بیچاره کرده بود بیچاره مالح را ، حقیقتاً " مالح را بیچاره کرده بود .

س- شما از میتینگ جبهه ملی در میدان جلالیه چه خاطراتی دارید ؟ در آنجا به آقای دکتر بختیار معمولاً آقایان ایراد میگیرند که قرار بود که صحبت از مطالب مشخصی و معینی که قبلاً تصمیم گرفته بوده بشود و از دو مطلب یکی راجع به پیمانهای نظامی و دیگری مسئله نفت

ج- صحبت نکنند .

س- مطلبی به میان نیاید .

ج- بله .

س- ولی آقای دکتر بختیار علیه این توافق قبلی این مسائل را در آنجا مطرح کرد . البته خود دکتر بختیار میگفت " اینها نظریات منست . و به اصطلاح نظریات استقلال طلبانه بود و ایراد و اشکالی نداشت . و من نظریاتم را بیان کردم . " شما چه خاطراتی از این روز دارید ؟

ج- من خاطراتی که دارم که میفرمائید الان یادم میآید همین چیزهایی است که شما

میفرمائید .

س - بله .

ج - یعنی خوب خاطرم هست که ، البته من خودم یادم هست که رفتم در این میدان جلالیه در این نطق بودم .

س - بله ، بله .

ج - البته مطالبش خاطرم نیست . ولی یادم هست که بودم . و خوب جمعیت هم زیاد بود و در هر حال چیزی هم که یادم هست مثل اینکه قبل از اینکه نطق شروع بشود ما منزل مهندس حقشناس بودیم و دکتر بختیار هم آمد آنجا یک قدری نشست آنجا و رفت بعد . و این هم مثل اینکه در ذهنم هست . و همین ایراد را بعد من شنیدم خیلی ها گرفتند ولی من هیچوقت از صالح این ایراد را نشنیدم که گرفته باشد .

س - آیا قبلاً تصمیم گرفته شده بود که

ج - نمیدانم .

س - راجع به چه موضوعاتی صحبت بشود ، یا اینکه ... ؟

ج - من در کمیته های اجرایی جبهه هیچوقت نبودم .

س - بله .

ج - به اینجهت نمیتوانم بگویم . ولی این را شنیدم که میگفتند که این تصمیم گرفته شده و او برخلاف تصمیم این کار را کرده . چون همین موقع من این موضوع را شنیدم . من همان موقع این موضوع را شنیدم . ولی من خودم چون در کمیته نبودم نمیدانم بگویم که ...

س - شما از مذاکراتی که بوسیله آقای هایون صنعتی زاده و همچنین به وساطت آقای علم بین شاه و رهبران جبهه ملی بود چه اطلاعی دارید ؟

ج - بله ، این مذاکرات ، من یک قسمتش را در خاطرم هست که آنموقع ما در زندان بودیم .

س - بله .

ج - حالا نمیدانم چه سالی بود ؟ ولی در هر حال ما در زندان بودیم

س - سال ۱۳۴۲ بود

ج - بله ، ما در زندان بودیم یا شاپور به من گفت یا یکی دیگر به من گفت ، یا مهدوی شاید که آنموقع پادوشی شاپور را میکرد .

س - کدام مهدوی آقا ؟ فریدون ؟

ج - فریدون مهدوی .

س - بله .

ج - یا او به من گفت ؟ نمیدانم کدامشان به من گفتند . گفتند که " بله صنعتی زاده میروند زندان و میآید . دارد با شاه صحبت میکند با شاه . " آنموقعی بود که انتخابات هم در جریان بود و میگفتند که صحبت از این است که وکیل از جبهه ، حتی صحبت میکردند وکیل از جبهه ملی بدهند و این حد ، ها در جریان بود . ولی خوب به جاشی نرسید البته .

س - چرا ؟

ج - برای اینکه همان اشکال همیشگی بود که دیگر صحبت "سلطنت میکند یا حکومت" این اشکال همیشه بود دیگر .

س - بله .

ج - و او این حرف را نمیخواست بشنود .

س - یعنی منظور شما

ج - بله .

س - شاه .

ج - بله ، بله .

س - بله .

ج - این سد راه بود . چون این یک دفعه دیگر هم همان سالها که من زندان بودم مثل اینکه یک ملاقاتی ما بین هدایت و شایگان ، آنموقع شایگان و رضوی نمیدانم

بوده یا نه؟ شایگان و صدیقی و ... این دوتا را مسلم میدانم ، میروند ، هدایت  
میخواهد آنها را ، سپهد هدایت ، و چند روزی باهم مذاکره میکنند و باز سر همین  
قضیه

س- سلطنت یا حکومت؟

ج- سلطنت ... به آنها میگوید آقا شما

س- مسئله قانون اساسی .

ج- قانون اساسی که به آنها گفته " آقا شما حرفتان مفت است . " و ول کرده . تازه  
از زندان آمده بودند . من آنوقت هنوز مخفی بودم .  
س- بله .

ج- تازه از زندان آمده بودند . یک همچین چیزی هم بوده است قبلا .

س- شما از مذاکرات علم با آقایان دکتر آذر و آقای الهیار صالح خبری دارید ؟

ج- از آنها خبر ندارم .

س- بله . آقای

ج- یعنی ممکن است شنیده باشم ولی بادم نیست الان .

س- بله ، بله .

ج- یعنی چیز مهمی نبود . این صحبت ها خیلی میشد .

س- بله .

ج- از این صحبت ها فراوان میشد .

س- آقای زیرک زاده من میخواهم اسم یک عده اشخاص را ببرم و از حضورتان تقاضا بکنم  
که اگر شما خودتان شخصا شاهد و ناظر بودید بر رفتار این افراد در یک مورد خاص  
سیاسی - اجتماعی که اگر شما آن را وصف فرمائید بتواند مبین شخصیت سیاسی و اجتماعی  
این آدم ها باشد ، من از شما ممنون خواهم شد . من اولین کسی را که نام میبرم که  
من در واقع آن خاطره شخصی شما را میخواهم نه اینکه صرفا " آن آدم را دیده باشید ،  
بلکه ناظر بوده باشید که رفتار آن آدم در یک مورد خاص سیاسی - اجتماعی چگونه بوده

که آن رفتار را برای ما باکمک خاطره‌تان وصف بفرمائید. اولین کسی را که نام میبرم سیدحسن مدرس .

ج - سید حسن مدرس را بنده در خاطر دارم . بنده در آن سال در سالی که هزاروسیصد و چهار باید باشد که من

س - بله ، آنموقع شما خیلی جوان بودید .

ج - بله ، من در تهران بودم و دارالفنون میرفتم . ولی خوب ، من از همان موقع در این مسائل سیاسی بدون اینکه بفهمم از چه قرار است علاقه داشتم . و از اینجهدست مدرس که شهرت زیادی داشت خیلی دلم میخواست ببینم . و ما یک دوستی داشتیم به اسم محمود فاتح که یک وقت هم وزیر کشاورزی شد

س - بله .

ج - وزیر کشاورزی بود ، این اصفهانی بود و دوست ، قوم یکی از دوستان خیلی نزدیک من بود و با برادر من هم ارتباط داشت . اینستکه من میشناختمش و میدانستم هم که با مدرس مربوط است . از او خواهش کردم که اگر یک روز میرود پهلوی مدرس ما را هم ببرد . و او اتفاقاً " یک روز جمعه به من خبر داد که " من با چند نفر دیگر میروم و اگر میخواهی بیای برویم . " و من جوان هیجده ساله‌ای بودم . رفتم و یک پلی هم آنجا بود خانه‌ای بود ، خانه کوچکی بود . آن سید هم نشسته بود یک گوشه‌ای و یک منقل ، چیزهایی که یادم هست میگویم .

س - بله ، بله .

ج - صحبت‌ها پیش هم هیچ یادم نیست .

س - خواهش میکنم .

ج - یک چیزی که یادم است یک منقلی جلویش بود یک سماور و یک غوری و خودش هم چای میریخت و میگفت " بیای بردار چایی را ببر . " و این فقط یادم هست از مدرس .

س - بله .

ج - چیز دیگری از او یادم نیست .

س- بله . محمدرضا شاه .

ج - محمدرضا شاه را باز یکی دو تا خاطره از او دارم

س- تمنا میکنم .

ج - که هر دویش هم از همین حدود است .

س- بله .

ج - یکیش همین مربوط به همین سالهاست . برای اینکه من در تهران بودم

س- کدام سالها آقا ؟

ج - همین سالهای

س- ( ؟ )

ج - بله . من در تهران بودم و گمان میکنم که آنموقعی بود که مقدمه سلطنت را

شاه میچید . برای اینکه در دانشکده افسری یک جمعیتی بود که آمده بودند رضاشاه

را ، آنموقع سردار سپه بود ، سردار سپه را ببینند .

س- پس شما راجع به رضاشاه صحبت میکنید ؟

ج - بله ، مگر شما چه گفتید ؟

س- من معذرت میخواهم من اسم محمدرضا شاه را آوردم .

ج - نه ، من به خیالم رضاشاه را گفتید .

س- تمنا میکنم بفرمائید . ادامه بدهید .

ج - بله . و آنوقت سردار سپه بود .

س- بله ، بله .

ج - و من هم که همینطور میگویم دنبال این چیزها بودم رفتم دانشکده افسری تماشا .

جمعیت میرفت من خوب همینطور خودم را جلومیانداختم بالاخره یک موقعی رسید که من

تقریبا " در کنار توی یک خیابانی بود که دو طرفش درخت بود ، رضاشاه جلو بیست و

یک عده افسر نظامی که اکثرشان هم سرتیپ بودند عقبش بودند و بعد از آنها جمعیت

میآمد . من تقریبا " فاصله ای بودم ما بین جمعیت و این سرتیپ ها ، هنوز جوان کوچولو

بودم از آنجا رد میشدم میرفتم کسی هم توجه به من نداشت . یک دفعه نمیدانم چطور شد که یک فشاری آمد به سردار سپه ، برگشت و گفت که " فشار نیاورید . " یکی از این تیمسارها او هم برگشت به مردم گفت ، " فشار نیاورید . " آنوقت سردار سپه برگشت گفت ، " با خود پدرسوخته‌ات بودم . " من این ژست سرتیپ برای من آنموقع خیلی مهم بود که این آدم به این سرتیپ بگوید پدرسوخته و آن هم دستش را بالا میزند و هیچی نمیگوید بی اندازه در من اثر کرد . و من حقیقتاً " این حادثه همیشه در ذهنم است .

س - چه اثری آقا

ج - از اهمیتش . میگفتم چقدر این شخص مهم است

س - بله .

ج - که به یک سرتیپ میگوید " پدرسوخته " و او هم هیچی نمیگوید و احترام میگذارد .

س - آنموقع سردار سپه بود فقط .

ج - بله ، بله ، آنوقت فقط سردار سپه بود .

س - بله .

ج - این از او در یادم هست .

س - محمد رضا شاه .

ج - محمد رضا شاه البته ، خوب ، ما در روزنامه خیلی با هم کلاویز میشدیم تا بالاخره یک روزی نمیدانم سر چه بود که یکی از دوستان من به من گفت که " شاه بدش نمیآید که تو بروی ببینیش . " من گفتم ، " من مانعی نمی بینم . " به کمیته مرکزی گفتم و کمیته مرکزی هم اجازه دادند که " تو میتوانی بروی ببینیش . " ما هم به آن دوستانمان گفتیم که " چه کار بکنم ؟ " گفت ، " هیچی من ... " ، آنموقع مثل اینکس پیرنیا رئیس دفترش بود . گفت ، " من به پیرنیا میگویم وقت برایت معین بکند . " بعدش هم پیرنیا به من تلفن کرد که " اعلیحضرت وقت معین کردند فلان روز ساعت یکازده خدمتشان شرفیاب بشوید . " ما هم رفتیم شال و کلاه کردیم و رفتیم آنجا . مطالبی که

آن روز صحبت شد البته درست یادم نیست . ولی میدانم که چیزی که یادم هست اینست که اولاً " شاه یک حرفی که زد این بود که " من الان قدرتم از قدرت پادشاه سوئد هم کمتر است . " این عین عبارتش است . " قدرتم از قدرت پادشاه سوئد هم کمتر است . " توی ذهنم مانده است .

س- بله .

ج- یکی دیگر هم همین که گفت که ، البته این را آخر گفت میخواست به من گفت که " مگر شما نمیخواهید ترقی کنید ؟ " گفت ، " فریور را هم من وکیل کردم . " بعد بیشتر صحبتش راجع به مجلس سنا بود چون همان موقع میخواست سنا را تشکیل بدهد و حزب ایران هم جزو آن دستجات بود که مخالفت میکرد با تشکیل سنا .

س- بله .

ج- و او میخواست مرا تبلیغ کند که " چرا شما با مجلس سنا مخالفت میکنید ؟ " بیشتر صحبتش راجع به این سئوالات است . لابد سالهای اوائل ۲۸ میشود قاعدتاً .

س- بله .

ج- و همین قدر میدانم که بعد از اینکه ، یک ساعت تقریباً " من با او صحبت کردم . سرپا هم ایستاده بود . ما هر دویمان سرپا بودیم با هم صحبت میکردیم . باقی صحبت هایش همایش در همین زمینه ها بود . و همین قدر من چیزی که یادم هست اینست که من وقتی که آمدم به حزب گزارش دادم ، گفت ، ها ، من این را یادم هست که بعد هم به او گفتم که " اعلیحضرت من حالا که میروم به رفقایم میگویم که اعلیحضرت هما یونی یکی از اعضای حزب ایران هستند . " تا این درجه حرفهای حرفهای دموکرات و چیز بسود حقیقتاً " . و این اول و آخر ملاقات . البته من یک ملاقات دیگر هم با او داشتم . و آن موقعی بود که مرا معرفی کردند بعنوان کفیل وزارت اقتصاد .

س- درجه سالی آقا ؟

ج- همان کابینه مصدق بود دیگر .

س- بله .

ج - و آنوقت او به من درآمد آنجا فقط این دو کلمه با من صحبت کرد. گفت، " شما معتقدید که بالاخره ما نفت را میتوانیم ملی کنیم؟" آنوقت من گفتم، " قربان اگر شما کمک بکنید من یقین دارم میتوانیم." و خوب خاطر من هست این جواب را بسه او دادم. هیچی نگفت و ول کرد و رفت.

س - شما چه مدت آقا کفیل وزارت اقتصاد بودید؟

ج - من گمان میکنم بیشتر از پنج شش ماه نمااندم. برای اینکه تا به

س - از آنجا خاطره بخصومی دارید؟

ج - نه، هیچ خاطره بخصومی ندارم.

س - بله.

ج - تا وقتی که انتخابات هفدهم اعلان درآمد من دیگر، و وزیر هم برای آنها معلوم شد آقای دکتر امینی را وزیر اقتصاد کردند من دیگر استعفا دادم و آمدم.

س - بله. آقای دکتر فریدون کشاورز.

ج - فریدون کشاورز؟

س - بله. آقای دکتر فریدون کشاورز

ج - آها، آقای دکتر فریدون کشاورز را من بعنوان اینکه در اروپا مثل اینکه دیده بودمش.

س - بله.

ج - و درست خاطر من نیست در اروپا کجا. ولی خوب در ایران بعنوان اینکه یک دکتر معروفی بود و استاد دانشگاه بود در دانشگاه و آنجا دیده بودمش.

س - بله.

ج - و در جلسات حزبی هم که بعد ائتلاف کردیم همیشه در جلسات رسمی او بود. مخصوصاً

بادم هست آن موقعی که آن رئیس سندیکای فدراسیون کارگری جهانی اسمش چه بود؟ او

آمد ایران که به مناسبت او خیلی جشن های بزرگی گذاشتند خیلی با اینها

رفت و آمد کردیم. ولی تهاسی، بحث زیادی، صحبت زیادی که با هم میکردیم اتفاقاً

خیلی سالها بعد بود در فرانسه بود. بعد از ۲۸ مرداد و همه اینها در سالهای ۶۵ و اینطورها گمان میکنم .  
س- بله ، بله .

ج - ۱۹۶۵ و اینطورها من سفری کردم به اروپا بعد از سی سال که رفتم اروپا اتفاقاً فریبور را پیدا کردم و فریبور به من گفت که فلان روز کشاورز، حالا نمیدانم کشاورز حالا نمیدانم سوئیس بود یا ... گمانم پاریس بود، پاریس بود. برای اینکه یکی دیگر. نمیدانم، درست مطمئن نیستم پاریس بود یا سوئیس.  
س- بله .

ج - و کشاورز مدر هم در فلان روز با من وعده دارد تو هم بیا . رفتیم با هم و آنجا خیلی با هم صحبت کردیم . مدتها با هم صحبت کردیم . او از خاطراتش گفت . ما از خاطراتمان میگفتیم . بادم هست که دیدمش . دیگر بعد از آن ندیدمش .  
س- بله . هیچ خاطره مشخصی ندارید که ...

ج - خاطره مشخصی از او ندارم که مثلاً بگویم که مثلاً این بخصوص به ذهنم خورده است .

س- بله . آقای آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی .

ج - آقای سید ابوالقاسم کاشانی ، یک خاطره خوشمزه ای دارم از او فقط که . بسک روزی حالا نمیدانم به چه مناسبت بود من رفته بودم بهلویس . البته ما خیلی میدیدمش .  
س- بله .

ج - در جلسات شورای ، در جلسات جبهه ملی همیشه بود و من هم میدیدمش . ولی نمیدانم به چه علتی ؟ شاید مرا احضار کرده بوده برای یک کاری . چون از این کارها میکرد که مثلاً یک چیزی میخواست . خلاصه من تنها خدمتش بودم . من تنها خدمتش بودم و وقتی که من آمدم یک چند تا بازاری هم آنجا بودند . بازاری بودند و چه بودند ، بالاخره تیسب بازاری بودند . آنجا بودند و اینها صحبت های متفرقه ، از وضع صحبتشان بیشتر راجع به حجاب و این چیزها بود که این صحبت ها را میکردند .

و من مثل اینکه اینطور فهمیدم که اینها صحبت میکنند که " آقا حجاب باید برقرار باشد" و از بی حجابی

س- چه سالی آقا ؟

ج - همان سالهای

س- سال هزار و سیصد و سی و یک ؟

ج - بله دیگر، همان سالها باید باشد دیگر.

س- بله. زمان نخست وزیری دکتر معدق .

ج - بله دیگر، چون من ها اگر که قبلاً" هم من بازگاشانی را دیده بودم ولی مهم اینکه شما میخواهید اینست .

س- بله، بله، بفرمائید.

ج - والا آن موقعی که از سفر برگشت ما رفتیم استقبانش .

س- بله .

ج - دیده بودمش . ولی این چیزی که فقط به ذهنم خورده اینست .

س- بله .

ج - ایشان صحبت ، وقتی که آنها رفتند من گفتم، " آقای کاشانی اینها چه صحبت

میکنند ؟ حجاب ." من حقیقتاً " میدانید بعضی مسائل را حقیقتاً برایم سخت بوده . یکی

از چیزهایی که من برایم تحملش ناگوار بسود اینکه یکی صحبت حجاب بکنند پهلویم .

گفتم ، " آقای کاشانی من به شما بگویم . اگر صحبت حجاب میان ما باید ما دیگر

نیستیم . این را بدانید . این را مطمئن باشید . " آنوقت برگشت گفتم ، " بیسواد ، کسی

صحبت حجاب میکند . این دکان ماست . حرفهای کسی میزنند ما هم به آنها یک

حرفهای میزنیم . این دکان ما ناست ." این جوابی بود که به من داد .

س- آقای دکتر حسین فاطمی .

ج - دکتر حسین فاطمی ، خوب ، بنده در تمام مدت جریان نهضت

س- یک یا دو خاطره برجسته خودتان را از او توصیف بفرمائید .

ج - نمیدانم برجسته شما چه میتوانید بگوئید. برجسته‌اش همان

س - همان که نظر شماست.

ج - وقایع ۲۵ مرداد است.

س - بله.

ج - برای باقی‌ش برجستگی ندارد.

س - بله.

ج - برای من لا اقل برجستگی ندارد. جریان عادی زندگی بود که با هم همیشه میرفتیم و

میآمدیم دیگر.

س - بله. آقای دکتر مظفر بقاشی.

ج - دکتر مظفر بقاشی، همیشه با هم جروب‌ها داشتیم.

س - یکی دوتا‌ش را برای ما بفرمائید.

ج - در ذهنم نیست.

س - لا اقل بکیش را.

ج - در ذهنم نیست.

س - بله. آقای حسین مکی.

ج - آقای حسین مکی، چه بگویم من؟ اول دفعه‌ای که دیدمش بادم هست که فریور به

من معرفی کرد که این با ما همکاری میکند در ستاد انتخاباتی و انتخاباتی فریور.

یک خاطره یک دفعه هم بادم هست با هم سوار اتومبیل بودیم از خیابان پهلوی رد

میشدیم و مردم مکی را میشناختند همینطور کنار خیابان دست تکان میدادند و او

میگفت، "ببین زیرک چطور همه مرا میشناسند."

س - بله.

ج - ها، یک قفیه را میخواهم برایتان بگویم که این البته تا یک اندازه‌ای جنبه

شوخی دارد.

س - تمنا میکنم.

ج - گمان میکنم سال ۲۹ بود . سال ۲۹ ایام عید بود . عید ۲۹ بنده با آقای مهندس  
حقشناس رفتیم آبادان .

س - بله .

ج - آنموقع سرتیپ ریاحی رئیس پالایشگاه نفت بود .

س - بله .

ج - البته خلع ید هم بازرگان و اینها در اهواز بودند یا آبادان بودند بالاخره .  
ولی او ما رفتیم منزل بنده دوست سرتیپ ریاحی بودم رفتیم منزل تقی ریاحی .

س - بله .

ج - آنجا بودیم . آنوقت یک شب مهمانی کرد ریاحی و گفت که مکی را هم خبر کردم  
بیاید . ما سه نفری نشسته بودیم که بعد از یک نیم ساعتی دیدیم آقای ... ها ،  
گفت ، " بازرگان را هم دعوت کردم بیاید . " بازرگان هم آمد . البته میدانید من  
خودم هر دفعه با بازرگان سر قضیه مذهب با هم درگیر میشدیم اما هیچوقت کوشش  
نمیکردم که برانگیزمش . مثلاً " خوب من با وجودی که مشروب میخوردم ولی در مقابل او  
اصرار نمیکردم که حتماً " ناراحتش بکنم . او آمد و همینطور صحبت میکردیم که در  
اینموقع مکی وارد شد و با یک خانمی ، یک خانم خواننده ، حالا یادم نیست پری بود ،  
یک خانم خواننده معروفی بود . هیچ انتظار آمدن او را ریاحی نداشت آن هم با  
یک خانم . آقای بازرگان آقا یک قدری از این طرف غلتید یک قدری از آن طرف  
دنده اش غلتید و بالاخره طاقت نیاورد بلند شد رفت . جلسه را ول کرد و رفت .  
و من از این حرکتش حقیقتاً " بدم آمد . چون البته من به او حق میدهم . من به مکی  
هم گفتم ، گفتم " تو بد کاری کردی . برای اینکه خوب این میدانی اخلاص اینست  
بیخود با این خانم آمدی . " برای او هم این حرکت به نظر من حرکت بدی کرده بود .  
برای اینکه آن خانم که گناهی نکرده بود خواننده است ، خوب خواننده است .  
این یادگاری را از آقای مکی دارم .

س - بله . حالا که این صحبت را مطرح کردید من میخواهم از حضورتان تقاضا بکنم

ببینم که شما در کنگره جبهه ملی دوم هم شرکت داشتید ؟

ج - بله من همه کنگره‌ها بودم .

س - من شنیدم که در کنگره جبهه ملی دوم هم وقتی که خانم آقای فروهر و یکی دونفر دیگر بدون حجاب آنجا حاضر شدند بعضی از آقایان به حالت اعتراض و قهر کنگره جبهه ملی را ترک کردند . آیا این موضوع حقیقت دارد ؟

ج - درست خاطر من نیست . ولی در جبهه ملی عناصر مذهبی تند خیلی بود .

س - بله .

ج - ولی تعجب در اینست که یک تیپ‌هایی مثل انگلی و لاریجانی آنها نبودند که این کار . یک تیپی بود به اسم خلخالی .

س - بله .

ج - که این خلخالی را اتفاقاً " من در این جبهه‌ای که شما میگوئید جبهه چهارم

س - بله .

ج - این هم یک دفعه باز دیدمش .

س - بله .

ج - این خیلی از این ژست‌ها میکرد . ممکن است او کرده ، ولی در ذهنم نیست همچین چیزی .

س - بله .

ج - من حقیقتاً " همچین چیزی در ذهنم نیست . ولی میدانم که در جبهه ملی یک عده‌ای مخصوصاً " چون در کنگره ، حالا دوم بود با اول ، من نمیدانم . در یکی از کنگره‌ها راجع به حقوق زنان اتفاقاً " مراحتاً " ذکر شده . مراحتاً " حقوق زنان ذکر شده . من این را خوب خاطر من هست .

س - بله .

ج - ذکر شده .

س - در منشور و برنامه ذکر شده بود

ج - بله ، بله ، بله ، بله .

س - بله آن هست .

ج - بله ، بله ، حتما " هست .

س - بله .

ج - و این آقایان معموم هیچ کدامشان این وضع را نداشتند . فقط میگویم یکی دو تا ممکن است لوس کرده باشند خودشان را . شوی جبهه ملی از این المان ها بود .  
س - آقا این جریان بوجود آمدن نهضت آزادی و فعالیت آقایان در جبهه ملی دوم چه بود ؟

ج - والله نهضت آزادی در موقعی که من ، اولاً میدانید ، خوب ، بعد از سقوط معدق ایجاد شده ، یعنی بعد از کودتا ایجاد شده . بعد از ۲۸ مرداد ایجاد شده . قبلاً نبود اصلاً . قبل از ۲۸ مرداد نهضت آزادی نبود .  
س - نبود بله .

ج - نبود . این بعد از آن ایجاد شده و در جریان همان سال اول که یک مبارزات مخفی دامنه داری حقیقتاً " جوانها میکردند مثل اینکه این جوان ها هم خیلی فعالیت کرده بودند که من که از مخفی آمدم بیرون جدا " شهرت داشتند به اینکه خیلی فعالیت کردند و خیلی زحمت کشیدند . ولی از همان اوائلی که من بیشتر بنا کردم با جبهه رفت و آمد کردن ، احساس میکردم که میشنیدم یعنی چون من که در جلسات کمیته شان نبودم ، می شنیدم که از دست رفتار بازرگان و باند نهضت آزادی شکایت داشتند که اکثراً " با نظریات جبهه مخالفت میکنند ، نمیآیند و تک نوازی میکنند . این را بارها می شنیدم . و بالاخره کار بجائی رسید که در اواخر دیگر اصلاً کنارشان گذاشتند دیگر ، جدا شدند از آنها . در چندین زندان ما با هم بودیم . و مخموما " در یکی از آنها مثل اینکه سی تیر بود . یک سی تیری بود که ما رفتیم برای این سی تیر و بعد از این سی تیر ما را گرفتند

س - ( ؟ )

ج - و در آنجا بازرگان اینها هم بودند که آنها هم بازرگان اینها هم با ما آمدند که در آنجا ما دو سه دفعه با بازرگان من باز سرشاخ شدم . حالا شاپور زرنگ بود شاپور با آنها سرشاخ نمیشد . یعنی بحثش را میکرد ولی دیگر سرشاخ نمیشد . ولی من سرشاخ میشدم . عیب کارم این بود . کارما به دلخوری میکشید .

س - بله . آیت الله رضا زنجانی .

ج - آیت الله رضا زنجانی را من فقط یک دفعه دیدمش و آن هم یکی از دوستان مرا برد دیدنش . و از افکار و طرز برخوردش خوشم نیامد حقیقتاً .

س - بله . چرا آقا ؟

ج - برای اینکه اولاً هم آخوند بود هم

س - خوب مسلم است آیت الله بودند ایشان .

ج - نه ، حالا باشد ، آخوند بود و آخوند کمونیست . و این یعنی خیلی چپی بود . یعنی خیلی خیلی . و میگفتند با توده‌ای ها هم زیاد لاس میزند . و من ، حالا نمیدانم همان را میگوئید ؟ زنجانی دیگر ، که همین اواخر هم مرد .

س - بله ، بله .

ج - بله ، همان است . همان است .

س - که برای معالجه آمده بود اینجا وقتی که برگشت ایران فوت کرد .

ج - بله ، بله ، همان است همان است . و این خودش را به اندازه‌ای بالاتر میدانست

که حاضر نبود که داخل جلسات بشود توی جلسات بیاید . باید همه بیرون خدمتش

و خدمتش اصفاً فرمایشاتش را بکنند . و خوب ، اینها چیزهایی است که برای من

همیشه گران بوده است ، برایم سخت بوده . حالا باز یک کسی مثل کاشانی که یک نقش

مهمی داشت یک چیزی ، ولی او را نمیفهمیدم .

س - بله . آقای دکتر غلامحسین صدیقی .

ج - آقای غلامحسین صدیقی ، من با آقای غلامحسین صدیقی متأسفانه هیچوقت نتوانستم

کنار بیایم .

س - چرا آقا ؟

ج - برای اینکه اولین دفعه با هم یک برخورد بدی داشتیم . یعنی برخورد بدی داشتیم که شاید بیشتر در نتیجه اخلاق سختگیر منست . در موقعی که ایشان وزیر کشور بودند س - بله .

ج - من با این افکاری که دارم این لایحه ملی شدن تلفن و اتوبوس را جلو آوردم . س - بله .

ج - و با هر ترتیبی بود این را کشاندم به آنجائی که تا به معذوق رساندم . این آقای دکتر صدیقی حالا نمیدانم به چه علت با این مخالفت میکرد . و من احساس این بود که این مخالفتش ، چون حقیقتاً " نمیفهمیدم چرا مخالفت میکند ، مخالفتش روی این است که اصلاً" با حزب ایران مخالف است . اینست که از همان جا من یک احساس ناراحتی از او میکردم . اینست که هیچوقت به او نزدیک نشدم . بعد در جبهه ملی دوم هم با این طرز بیان و طرز صحبت کردن و طرز رفتار استادی که به خودش میگرفت و این که هیچ با تیب من جور نمیآمد . و معتقد بودم که یکی از عوامل تشتت در جبهه ملی است . یعنی از آنهایی است که نمیشود با او کنار آمد . یعنی میخواهد بالا باشد . میخواهد اول باشد . حالا ممکن است من اشتباه میکردم ها . من حقیقتاً "

س - بله .

ج - من این قدر انصاف دارم که بگویم که ممکن است من اشتباه میکردم . س - بله .

ج - ولی من بنظر آمد که او میخواهد همیشه اول باشد . و این آدم هائی که میخواهند همیشه اول باشند اینها برای جمعیت خطرناک هستند . و من از این جهت است که مثلاً" هیچ در این جلسات جمعه اش من یک دفعه حاضر نشدم . در این بعد از ۲۸ مرداد هم ، بعد از اینکه بالاخره جبهه ملی ، یعنی هیچوقت من روابط شخصی که خانم اش بروم ابداً" با او برقرار نکردم . فقط من در جلسات جبهه ملی میدیدمش . در خارج از آن هیچوقت نمیدیدمش .

س- بله .

ج - و بعد از آنکه دیگر هم فعالیت های چیز تمام شد دیگر اصلاً ندیدمش تا این اواخر که باز یک عده رفتند با سلام و ملوات آوردندش توی جبهه ملی که میدانستم که باز بالاخره اینها به تیپ هم میزنند و خوب به تیپ هم زدند .

س- بله . سپهبد زاهدی .

ج - سپهبد زاهدی را من بواسطه اینکه در کابینه معدق بود

س- بله .

ج - او وزیر بود من هم آنجا بودم . خوب ، مرتب میدیدمش و یک دفعه هم گمان میکنم که یا او مرا رساند به منزلم ، یا من او را رساندم به منزلش ، در هر صورت نمیدانم ، با هم بودیم . و آدم خیلی با ادب و مرتبی و منظمش دیدم . ولی خوب ، بعد به آن صورت درآمد و ...

س- آقای زیرک زاده شما از جریان تعصن ایشان در مجلس شورای ملی قبل از ۲۸ مرداد و طرز درآمدنش از مجلس شورای ملی و چگونگی درآمدنش از آنجا خاطره ای دارید؟  
اطلاعی دارید ؟

ج - چیزی اطلاع ندارم .

س- بله .

ج - نمیدانم .

س- بله . آقای تیمور بختیار .

ج - تیمور بختیار بنده در اروپا میشناختمش و در ایران هم میدیدمش . و همان شبی تیر هم اتفاقاً " که در آنجا بود او مرا به منزلم رساند آخر شب . و در این قضیه ای که من توقیف بودم ، خوب ، حقیقتاً " همیشه بوسیله شاپور بختیار مرا برحذر میداشت که حالا موقعی نیست که خودت را معرفی کنی . و روزی هم که معرفی کسردم مرا با اتومبیل خودش

س- بله ، بله فرمودید .

ج - فرستاد به ( ؟ ) و همین هم یک عده‌ای برضد من درست کرده بودند که میگفتند " بله با اتومبیل خود تیمور بختیار رفته زندان . "

س - بله . آقای زیرک زاده میخواهم از شما تقاضا بکنم که خاطره خودتان را راجع به انشعابی که در حزب ایران در سال ۱۳۳۱ به رهبری آقای محمدنخشب صورت گرفت برای ما توصیف بفرمائید که بعداً " آقای نقشبادوستانش ، جمعیت آزادی مردم ایران را تشکیل دادند .

ج - نه در حقیقت شاید این انشعاب صحیح نیست کلمه انشعاب . برای اینکه این آقای نقشب را که حالا خدا بیامرز دش فوت کرده من کاری با او ندارم ، این آقای نقشب و رفقایش یک باند بیست سی نفری بودند  
س - بله .

ج - و اینها آمدند و به اصرار زیاد حزب اینها را قبول کرد . در صورتیکه حقیقتاً " س - در چه سالی آقا ؟

ج - حالا همان سالهای مثلاً " بیست و نه اینطورها .  
س - بله ، بله .

ج - بیست و هشت بیست و نه .

س - قبل از نخست وزیری دکتر مصدق .

ج - قبل از نخست وزیری دکتر مصدق است بله .  
س - بله .

ج - در سال ۲۹ نخست وزیر شده بوده . آمدند و داخل حزب شدند . البته ما اینجا یک خطائی کردیم که اولاً " اینها را به اسم باند قبول کردیم که این حقیقتاً " یک خطا بود و من اذعان میکنم که تقصیر ما بود . من هم که آنموقع مثل اینکه من آنموقع دبیر حزب بودم و من بیشتر از همه بار تقصیر را بدوش دارم . و بدتر از همه اینها سازمان دانشجویان حزب را هم به اختیار اینها گذاشتیم . ولی بعد از مدتی متوجه شدیم که این آقایان از عضوهای معمولی نیستند و علاوه بر اینکه

عقایدشان خیلی مذهبی است و افکار عجیب و غریبی دارند مثل اینکه با باندهای دیگری هم ارتباط دارند . من جمله با باندهای کاشانی و اینها هم مربوط هستند . و این خوب برای ما خیلی سخت بود . و اینستکه تصمیم گرفتیم اخراجشان کنیم .  
س - بله .

ج - منتهی این دفعه هم مثل به یک علت دیگری باز همینطور یک عده‌ای روی حسابهای غلطی در کمیته مرکزی از آنها حمایت کردند . اینستکه این اخراج اینها یک دو سه ماهی طول کشید تا ما اینها را ، ولی بالاخره ما اینها را اخراج کردیم اینها  
منشعب نشدند اخراجشان کردیم .

س - به یاد می‌آوردید که کی ها در کمیته مرکزی حزب ایران از اینها حمایت میکردند .  
ج - درست خاطرم نیست . ولی مسلماً " نمیدانم درست خاطرم نیست .  
س - بله . آقای زیرک زاده من دیگر با تشکر از شما مباحثه را در اینجا خاتمه میدهم .

ج - فقط من میخواستم یک چیزی را که آن دفعه  
س - بله .

ج - آن وسط ها فراموش کردم به شما بگویم  
س - تمنا میکنم بفرمائید .

ج - به شما بگویم که آن را حقیقتاً " وظیفه خودم میدانم بگویم .  
س - خواهش میکنم .

ج - و آن اینستکه من مدیون دوستانم هستم در یک موضوعی و آن اینستکه من در مدتی که مخفی بودم ،  
س - بله .

ج - حقیقتاً " این دوستان حزبی من فداکارهای فوق العاده‌ای کردند برای  
س - بله .

ج - مخفی نگهداشتن من . برای اینکه گاهی اوقات مجبور میشدند در عرض چند ساعت

برای من حاشیه کنند مرا جا بجا بکنند. و حقیقتاً " در یک وضعیت خیلی سخت، با وجودی که اکثراً " مردمانی بودند که بضاعت کافی نداشتند. درآمد کافی نداشتند و حقیقتاً " بادردهای زیادی اینها یک کوبل درست میکردند یعنی یک زن و شوهر که بتوانند مرا یا یک مادر و پدر که بتوانند مرا نگاهداری کنند. و حقیقتاً " این فداکاریهای این جوان ها را که من می بینم یکی از این چیزهایی است که مرا راجع به آینده ایران امیدوار میکند. برای اینکه حقیقتاً " این قومی که یک چنین فداکاری ... برای اینکه من برای اینها کی بودم ؟ فقط یک نفر همفکرشان بودم . هم سنننا " از آنها بزرگتر بودم ، هم از محیط فکری از آنها دورتر بودم . معاشرشان نبودم فقط از نقطه نظر اینکه روی یک فکر و یک عقیده باهم بودیم این فداکاریها را میکردند.

س- مطلب دیگری آقا دارید که اضافه بفرمائید ؟

ج- نه چیز دیگری ندارم .

س- خیلی ممنون از شما معاحبه را خاتمه میدهم .

ج- مرسی خیلی . امیدوارم که مفید واقع بشود.

س- حتماً " خواهد شد آقا .